

سخنوران مراغه

اشرف مراغی - از سخنوران قرن نهم هجری است . مرحوم تربیت حسب و نسب ویرا از دیباچه کلیاتش که بتاریخ ۸۵۹ در حیات مؤلف تدوین شده بدین شرح نقل میکند: (اشرف بن الشیخ الامام السعید قدوة ارباب الحدیث ابی علی الحسن بن الحسن المرآغی التبریزی) .

او حدی در عرفات العاشقین مینویسد: «اشرف خیا بانی مردی درویش نمود پوش... بوده بمردم کم آمیختی و تتبع خمسه کرده است» .

در صحف ابراهیم آمده: «مولانا سید اشرف همیشه با شاهزاده پیر بوداق خان ولد جهانشاه خان پادشاه بوده و بعد از کشته شدن پیر بوداق در بغداد از دست پدرش جهانشاه. درویش اشرف به تبریز آمده در بر روی مردم بست و تازنده بود در مجلس کسی نرفت تا سنه هشتصد و پنجاه و چهار از این دار ناپایدار در گذشت نامش در تذکره آرزو دیده نشد و علیقلی خان واله در تذکره خود او را درویش اشرف نوشته است» .

و چون پیر بوداق در سنه ۸۶۱ کشته شده تاریخ منقول در صحف ابراهیم بعقیده مرحوم تربیت صحت ندارد. یا درویش اشرف در بغداد حاضر نبوده و یا در تاریخ فوت او سهو واقع شده است و بنا بر این محتمل است فوت وی بسال ۸۶۴ اتفاق افتاده باشد .

دیوان درویش اشرف مشتمل بر قصائد و غزلیات و رباعیات و ترجیعات و مقطعات است. وی آنها را بچهار قسمت تقسیم کرده و بهر یک نام جدا گانه گذاشته است بشرح ذیل: عنوان الشباب- خیر الامور - باقیات الصالحات- مجددات التجلیات .

علاوه بر این چهار دیوان؛ صد کلمه حضرت علی (ع) را نیز در سنه ۸۳۸ پارسى برگردانیده است .

دیگر از تألیفاتش مثنوی پنجگانه اوست که در مقابل پنج گنج نظامی ساخته است بشرح ذیل :

۱- منہج الابرار که بسال ۸۳۲ ساخته و بدین بیت شروع میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم هست سر آغاز کتاب کریم

۲- شیرین خسرو یا ریاض العاشقین که بسال ۸۳۶ سروده شده و بیت اول آن

این است :

خداوند ادره بهبود بنمای نقاب از چهره مقصود بگشای

۳- لیلی و مجنون بتاریخ ۸۴۲ بنظم آمده و بدین بیت شروع میشود :

ای دل ز تو دیده روشنائی وز تو بتو کرده آشنائی

۴- هفت اورنگ یا عشقنامه و بیت اول آن اینست :

ای زمین گستر و زمین آرای وی جهان پرور و جهان پیرای

۵- ظفر نامه بسال ۸۴۸ خاتمه یافته و بدین بیت شروع میشود :

خدایا توئی پادشاه همه خداوندی تو پناه همه .

مولانا اشرف ضمن مثنویها دو نفر از فرزندان خود را بنامهای علاءالدین و

نظام الدین خضر نام برده است .

بنوشتۀ ادواردیرون؛ نظام الدین محمود قاری یزدی مؤلف دیوان البسه اشعاری

در استقبال اشعار درویش اشرف سروده است .

نسخه از دیوان وی در کتابخانه آقای حاج حسین نخجوانی موجود است و

بنوشتۀ ایشان: «متأسفانه از تصاریف زمان صفحه آخر آن افتاده و تاریخ تحریر آن

معلوم نیست لیکن از شیوه خط و جنس کاغذ معلوم میشود که در همان قرن نهم در حال

حیات مؤلف کتابت شده است... این دیوان قریب شش هزار بیت را حاوی است .

وی کسی را مدح نگفته است؛ قصیده و ماده تاریخی در وفات شاه نعمت‌الله ولی
(۸۳۴) سروده که چندین بیت آن ذیلاً نقل میشود :

سوار ما از این میدان کجا شد	که میدان خالی از نور و صفا شد
بمردی کس نبودش مرد میدان	نمیدانم ازین میدان چرا شد
ندای ارجعی آمد بگوشش	از این دار فنا سوی بقاشد
توجه کرد سوی عالم قدس	باول خطوه عرشش زیر پاشد
کلامش هادی ارباب دین گشت	مزارش کعبه اهل صفا شد
چو والی ولایت را ولی بود	جنابش کعبه اهل ولا شد
صبا از مشهد او دلکش آمد	نسیم از مرقد او دلگشا شد
چو نقد مصطفی و مرتضی بود	قرین مصطفی و مرتضی شد
دل اشرف ز فیض نعمه الله	سراسر مظهر نور و ضیا شد
چو ذات کاملش نور خدا بود	همان نور خدا پیش خدا شد
شدش زان (جنة الفردوس) تاریخ	که ذات او بفردوس علا شد.

۸۳۴

غزل

اگر دردش به نرخ جان خریدی	کفایت کردی و ارزان خریدی
باو از جان فروشی نیست منت	که جانی دادی و جانان خریدی
بهای عشق او اقطاع هستیست	گر این دادی بهایش آن خریدی
بیک دیوانگی اشکارا	هزاران غمزه پنهان خریدی
اگر در راه او مردی چو مردان	بمردن عمر جاویدان خریدی
دل ما را خریدی باز مفروش	اگر سود و اگر نقصان خریدی
تو دانی قدر درد یار اشرف	که دردش را بصددرمان خریدی

رباعی

انماه نپان چو برقع از روی گشود آئینه گرفت و خود باینه نمود

در آئینه حسن خویش بی پایان دید

از غایت دلبری دل از خویش ربود

ترجیع بند

ما که از باده ازل مستیم
کی دگر التفات ذره کنیم
تا که میل وجود شد بظهور
بخرابی و مستی ابدی
باده عاشقانه نوشیدیم
از دو عالم بغمزه ساقی
هر کجا هست ساقی ما اوست
رغم انف حریف خلق پرست
ما درین بحر بی میان و کنار
رشته روزگار پیچا پیچ
بطلبکاری که می باشد
این شنیدیم در سلوک و سکون
لیس ما فی الوجود الالهو
الذی لاله الا هو

سالها در سلوک پیچیدیم
گاهگاهی گریستیم چو ابر
گاه برخوان حسن بنشستیم
گاه مستانه بادهها خوردیم
شرح شاهد بعارفان شهود
در خرابات عشق بارندان
تا نشانی از او بدست آید
چون فلک گرد خویش گردیدیم
گاهگاهی چو ابر خندیدیم
گاه از باغ عشق گل چیدیم
گاه رندانه عشق ورزیدیم
گاه گفتیم گاه بشنیدیم
درد خوردیم و صاف نوشیدیم
پای هر رهروی ببوسیدیم

هر محبی نشان دیگر گفت
در سلوک بدیہی و نظری
همه عالم ز نور او پر بود
ذره و سایه و ضیاء و شعاع
دور نبود ز ما اگر گوئیم
چون زمجبوب راه پرسیدیم
چونکه دیدیم باز او دیدیم
در همه عالمش پرستیدیم
همه زان آفتاب رو دیدیم
چون درین ره زاهل توحیدیم

لیس ما فی الوجود الہو

الذی لا اللہ الا هو

رک: دانشمندان آذربایجان ۱۴۹-۱۴۷ - ریحانة الادب جلد اول ص ۷۵- الذریعه ص ۷۸،
۳۲۲- از سعدی تاجامی ص ۳۷۰- چهل مقاله نخجوانی ص ۳۱۸-۳۱۲

اعرجی مراغہیی - قاضی لنگ از شعرای قرن دهم هجری است و چون پایش لنگ
بوده اعرجی تخلّص میکرده غالباً اشعار ترکی میسروده است. بنوشته صادقی حریفی
بسیار بیقید و لایابالی بوده و با او باش اردو همیشه مست و پریشان راه میرفته است ...
از اوست :

بیر سر وقد لاله عذاریم باردور
بیر تازه نهال جویباریم باردور
قربان اولایم باشنه بیر گز دیمادی
بیر غمزدہ سینه فگاریم باردور
رک: مجمع الخواص ص ۲۹۲-۲۹۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۴۵

نایب مراغہیی - مولانا شرف الدین محمود مراغہای متخلّص به تایب از شعرا و
خوشنویسان معروف آذربایجان است . و بسیاری از مردم خصوصاً اهالی مراغه مرید
و معتقد او بودند .

مولانا بخدمت شیخ مجاهد و شیخ ابراهیم که از فرزندان شیخ مصطفی عزیز
کندی بوده اند رسیده و از مصاحبتهان مستفیض گشته است و این شیخ مصطفی مرید خاص

باخلاص حضرت شیخ فخر الدین عبدالغفار بن عوض بن عبدالغفار اردبیلی مشهور به کله بابای مراغی است از مولانا تائب خرق عادت بسیاری منقول است از انجمله در روضات الجنان مسطور است که: «درویش شیخ کبیر نام عزیز در کمال فقیری، اعتماد و وثوق و اخلاص تمام به مولانا محمود داشت . . . نقل کرد نوبه بسر که بازار رسیدم در دکان قصابی گوشت بسیار بر قناره زده بودند بر بالای گوشتها پارچه گوشتی قریب به یکم نیم تبریزی بود بنظرم چنین آمد که بر روی آن گوشت اسم شریف مولانا محمود را نوشته اند و حال آنکه درویش شیخ کبیر چیزی نخوانده بود و امی بود، درویش گفت پیش قصاب رفتم و آن گوشت را خریدم به نیت خدمت مولانای مومی الیه و متوجه خدمتش شدم، احیاناً آنروز در منزل مولانای مذکور از جنس ما کول هیچ چیز نبوده حرم محترمه مولانا گفته امروز در منزل ما هیچ چیزی نیست که اکل شود حال چون خواهد بود؟ مولانا فرموده اند: بر خیز و دیگ را مهیا کن و آتش بر افروز که اینک درویش شیخ کبیر رسید و جهت ما گوشت آورد، در خلال این حال درویش می رسند و دست برد می نهند از اندرون مولانا آواز میکنند که شیخ کبیر، لبیک می گویند، میفرمایند که جهت ما گوشت آورده؟ می گوید بلی، باندرن می رود و گوشت را بملازمان حضرت مولانا میسپارد» و ... غیره. از مریدان وی درویش پیر نبی و مولانا متینی شاعر و مولانا خواجه جان قابل ذکرند.

مولانا شرف الدین محمود در اواخر عمر در تبریز کوی چرنداب ساکن بوده و سال ۹۳۰ بر حمت ایزدی پیوسته و در چرنداب در حرم حضرت شیخ ابراهیم جوینانی دفن شده است این مطلعهای مشهور از اوست:

بلبل که در حریم چمن اشیا نه ساخت مقصود او گل است و چمن را بهانه ساخت
دهان بگشوده چون شیر است خون خصم را راغب علی رغم عدو عین علی بن ابی طالب
گر ز بعد مصطفی جز مرتضی دانسته ام در دو عالم یک رسول و دو خدا دانسته ام
رک: روضات الجنان ص ۳۶۲-۳۵۸، ۴۳۹- دانشمندان آذربایجان ص ۸۵-۸۴- الذریعه
ص ۱۶۴-۱۶۳.

اشراق مراغه‌یی - میر عبدالفتاح الموسوی از دانشمندان معروف مراغه و شیخ الاسلام آن شهر و مرد عارف و دل آگاهی بوده است، بصحبت میر محمد تقی شاهی مشهدی (متوفی ۱۱۵۰) معاصر شاه سلطان حسین صفوی رسیده و مرید او شده. ومدتی شاگردی او کرده است بعد بزادگاه خود مراغه برگشته و بسال هزار و صد و هفتاد و پنج قمری در ایام سلطنت کریم خان زند وفات یافته و در جنوب شهر مراغه در حوالی گورستانی که سر راه محال هشترواد است دفن شده است. روی قبرش گنبدی ساخته اند و مزار مردم این شهر است. چون اشراق در زمان حیاتش به میر مشهور بود. تربتش نیز بقبر میر معروف و موصوف است. و جمله «خدایش بیامرز» که مطابق با ۱۱۷۵ است ماده تاریخ در گذشت اوست. در وقفنامه میرزا خلیل و میرزا رحیم فرزندان میرزا جعفر وزیر مراغه که بسال هزار و صد و هفتاد و دو هجری قمری نوشته شده و بامضاء جمع کثیری از علما و دانشمندان تبریز و مراغه رسیده مهر اشراق نیز ملاحظه میشود شکل مهر مربع و نقش آن که باخط ثلث است «عبدالفتاح الموسوی» است.

بنا بر روایت زرنوزی او شعر بسیار بزبان ترکی و فارسی گفته، در اشعار ترکی فتح و در فارسی اشراق تخلص میکند چنانکه گوید :

که ناگه از دیار جان مشتاق
بر آمد ناله کای دیوانه اشراق
(از ساقی نامه)

ز خلوتگه جان بگوشم سحر
بر آمد کای اشراق خونین جگر
(از ریاض الفتوح)

زیاد آنچه بو طومار محنتی فتاح
که بو خدو بوشب هجران او زونده رنگ صباح
(دیوان خطی ص ۳۱)

از آثار او دو مثنوی بنام ساقی نامه و ریاض الفتوح است که بهمت آقای میر و دود سید یونسی در فروردینماه ۱۳۳۸ (از روی نسخه خطی) منحصر بفردی که بخط مرحوم یوسف علوی میلانی از خوشنویسان معروف نیمه دوم قرن سیزدهم هجری بوده) در تبریز بزور طبع آراسته گشته است.

ساقی نامه مجموعاً ۲۳۳ بیت است و چنین شروع میشود :

سروشی خواست دوش از محفل جان
 بود دل لوح اسرار خدائی
 خداوند دلای ده برق رفتار
 دل سرگشته‌ای با صد جهان شور
 که اندر شهر بند ذات انسان
 زبان مفتاح گنج کبیر یائی
 چو نخل وادی ایمن شرربار
 شهید التفات زخم ناسور ... الخ
 و مثنوی ریاض الفتوح جمعاً ۴۰۱ بیت است و چنین شروع میشود :

بیا ایدل شوخ کودک مزاج
 و بدین بیت خاتمه می‌یابد :

چو این نقل روحانی آمد تمام
 ریاض الفتوحش نهادیم نام
 نسخه‌ای از دیوان مرثی‌ترکی او در کتابخانه مرحوم حاج محمد نججووانی
 بشماره ۲۸۳۰ موجود است این نسخه دارای ۶۱ صفحه و هر صفحه آن در حدود ۱۴
 بیت بخط نستعلیق و بقطع ۲۲ × ۱۷ میباشد .

این چند بیت از اشعار ترکی اوست که در رثا گفته است :

بونه بهار دو کیم عندلیبی قان آغلار
 بنقشه‌سی گیوب اگنینه جامه ماتم
 چالو بدی باشینه نیلوفری عصابه نم
 کنارده گل رعنادوروب دگر گوندور
 نظرده دیده نر گس سرشک آل تو کر
 سورو شمه غنچه نی کیم باغری دویدولوقا ندور
 دورو بدوشیون ایدر جعفری زرین طاس
 دو تو بدو تعزیه نور دیده زهرا
 مگر بو گلشن آرا کلمک نخل بند قضا
 ساتاشما زلف عروسانه کیم پریشا ندور
 چمن باتوب بدو گو گه یاسمن دو تو بدور یاس
 ساتاشما زلف عروسانه کیم پریشا ندور

میرزا محمد حسن زنوزی (متوفی حدود سال هزار و دوویست و بیست و سه ه ق)
 که با صاحب ترجمه قریب العهد است در روضه چهارم از کتاب ریاض الجنه که بتراجم
 علما و عرفا و ادبا و حکما اختصاص دارد درباره وی چنین مینویسد :

«السید العارف الامیر فتاح المرآغی- جناب ایشان عالم و فاضل کامل بودند و در

طریقه عرفان بلدیت تمام داشتند شخصی بودند درویش مسلک و عارف مدرک. سیادت نسب و نقابت و نجابت حسب. در اوایل حال چنانکه در مثنوی ریاض الفتوح خود مفصلاً مذکور ساخته بقصد تفحص مرشد مسافرت و در مشهد مقدس طوس بعارف کامل متقی میر محمد تقی مشهدی مشتهر به شاه‌ی رسیده و در عالم رؤیا جناب پیغمبر ایشانرا بارادت میر ترغیب و بحضور ایشان شتافته و مدتی اختیار ملازمت و مریدی ایشانرا کرده و از ایشان ارشاد یافته و بعد از تکمیل ظاهر و باطن به مراغه مراجعت فرموده و در اواخر عمر بامر شیخ الاسلامی مراغه اشتغال داشتند و اشعار عارفانه رنگین و مثنویات عاشقانه دلنشین بزبان فارسی و ترکی بسیار دارند و در مرثیاتی جناب سیدالشهدا واقعات بسیار بزبان ترکی درغایت فصاحت که بزعم فقیر بالاتر از آن بزبان امکان ندارد منظوم ساخته‌اند، الحق بلاغت را بنهایت رسانیده و در فارسی اشراق و در ترکی فتاح تخلّص میکنند با میر مزبور کمال ارتباط داشته .

در مثنوی ریاض الفتوح که در کمال خوبی و مرغوبی ساخته‌اند و مطلع او این است:

بیا ای دل شوخ کودک مزاج رها کن دمی از خود این اعوجاج

بعد از ذکر کیفیت خلقت آدم مقدمه خواب مزبور خود را مفصلاً برشته نظم کشیده‌اند و آنجناب درسنه هزار و صد و هفتاد و پنج در مراغه وفات یافتند و هم در آنجا مدفون هستند .

حاجی کبیر آقا ملقب به مجذوبعلی شاه و متخلص به مجرم که خود از مشایخ صوفیه بوده از اولاد صاحب ترجمه است .

خوابی که میر فتاح مراغه درباره مراد خود میرشاهی دیده و آنرا در مثنوی ریاض الفتوح برشته نظم کشیده دلالت بر عظمت و جلالت قدر میر میکند در آن مثنوی فرماید :

حمیدالشمیم زین آل رسول شدیدالتبری من اهل الحلول
جهان شرف میر محمد تقی نشد در جهان خصم او جز شقی

چو اسلاف او بشمیری کاف وها^۱ رسد برعلی بن موسی الرضا .

رک: مقدمه بر ساقی نامه و ریاض الفتوح نوشته دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی - ریاض -
الجنه روضه چهارم ص ۶۶۷-۶۶۶؛ روضه پنجم، قسم دوم ص ۷۹۲- «بحر العلوم» نسخه خطی کتابخانه
خصوصی حاج حسین نججویی جلد دوم شعبه خامسه - الذریعه ص ۷۷- دانشمندان آذربایجان ص ۴۱ .

آتشی - از شعرای معروف شهر مراغه در قرن سیزدهم می باشد و در عهد فتحعلیشاه
قاجار (مدت سلطنت ۱۲۵۰-۱۲۱۱) منصب شیخ الاسلامی این شهر را داشته است. بنوشته
دیوان بیگی در حدیقه الشعرا او «کتب زیادی تألیف کرده و دیوانی هم دارد ولی بیشتر
اشعار آن بزبان ترکی است» .

رک: دانشمندان آذربایجان ص ۲- الذریعه ص ۲

حسرت مراغه‌یی - میرزا محمد تقی پسر میرزا محسن از شعرای قرن سیزدهم مراغه
است. در مدرسه علمای این حدود تحصیل علم نموده و مشق شکسته از روی خطوط
استادان میکرده . در اندک وقتی از علم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه آگاهی یافته
خط شکسته را نیکو مینوشته است، جوانی متقی و پرهیز کار بوده و شعر نیک میگفته
است. مؤلف نگارستان دارا مینویسد که در جوانی وداع عالم فانی کرد. سلیقه نیکو
در بستن مضمون داشت، اگر اجلاس در نمی یافت از فحول ادب میشد .

رک: نگارستان دارا ص ۷۲

دخیل مراغه‌یی - ملاحسین از شعرای قرن سیزدهم هجری مراغه است دیوان اشعارش
که مشتمل بر وقایع کربلاست بزبان ترکی درشش جلد بارها در تبریز و تهران چاپ
شده است در مقدمه دیوان این رباعی را نوشته :

در مذهب ما کلام حق ناد علی است طاعت که قبول حق بود یاد علی است
از جمله آفرینش کون و مکان مقصود خدا علی و اولاد علی است

رک: دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶- رباعیة الادب جلد دوم ص ۱۴-۱۳- الذریعه ص ۳۲۰

۱- کاف وها یعنی نا پشت بیست و پنجم .

کمال‌الدین مراغه‌یی - عالمی فصیح و ملیح و بلیغ و صبیح بوده و گاهی بحسب تقاضای فکری شعر میگفت درمخاطبه شمع گوید :

ای شمع بر فراخته قامت چو بنگری
سلطان ملک عالم تاریکی از آن
زین سریر و زرد قبا ، آتش افسری
صورت پذیر جمله ذواتی چه ماده‌ای
نقش نگین جمله جهانی چه جوهری
بهر چه لاف معجز - موسی نمیزنی
کز جیب هر شبی ید بیضا بر آوری
هستی عصابشکل و چو ثعبان شوی بطبع
تا جادوان ظلمت شب را فرو بری
چون برگ زرد بید بهنگام مهرگان
لرزان چرا شوی نه بقامت صنوبری
آید ز زعفران همه را خنده، ای عجب
از چیست گریه‌ات نه بطیب مزعفری

از تاریخ زندگی این شاعر بیش از این اطلاعی نداریم . فقط باعتبار تاریخ تألیف مجمع الفصحا (که فعلاً قدیمترین مأخذی است که درباره شاعر شرحی نوشته) میتوان حدس زد که وی مقارن قرن سیزدهم زندگی میکرد است .

رك: مجمع الفصحا جلد سوم ص ۱۱۴۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۶-۳۱۵

ادیب مراغه‌یی - عبدالعلیخان فرزند حاجی علیخان حاجب الدوله از شعرای عهد ناصرالدینشاه قاجار است و قصایدی در مدح این سلطان سروده و لقب ادیب‌الملک یافته است هدایت در مجمع الفصحا مینویسد :

«شبى مجمعی عظیم و ضیافتی جسیم در خانه حاجب الدوله برپای کردند و از شاهزادگان و امرا و اشراف و اعیان خاصه فضلا و شعرا بسیاری را حاضر و بمدح حضرت اقدس زینت مجلس فزودند و بدین لقب ادیب‌الملک را تهنیت گفتند و مورد صله و اکرام شدند» .

میرزا علیقلیخان مصور در تاریخ تلقب او گفته :

مصور سر برون آورد و گفتا ادیب‌الملک شد عبدالعلیخان

ولادتش بنوشته میرزا طاهر اصفهانی در گنج شایگان سال ۱۲۴۵ هجری قمری و فوتش بنوشته صاحب المآثر والآثار بسال یکهزار و سیصد و دو در طهران اتفاق افتاده است .

قصیده بلندی در مدح ناصرالدینشاه و تهنیت فتح هری دارد که چند بیتي از آن نقل میشود :

میان شاهان ضرب المثل بود بخبر	حدیث ملك ستانی و رزم اسکندر
شنیده کار نیاید ز دیده باید گفت	که دیدنی دگر است و شنیدنی است دگر
ابوالفتوح ابوالنصر ناصرالدین شاه	که آفتاب ملو کست و انتخاب بشر
ز بس حصار که بگشاد و خسروان که بکشت	همه حکایت شاهان هبانهمود و هدر...
سوی هرات همی برد فوج در پی فوج	نمود تنگ برانقوم رحبه و معبر...
بفر شاه مسخر نمود حصن هرات	بروی ملک بگشود از سعادت در
درین زمان بر شه عجز و لابه بفرودم	پی زیارت و چون مرغ بر گشادم پر
کشید تا که مرا بخت سعد در جائی	که بود مرقد نوباوگان پیغمبر
برای فتح هری و دعای دولت شاه	براستگانه آنان همی نهادم سر
ادیب ملک بیغداد داد عشرت داد	ازان سپس بملك شد همی ستایشگر.

همچنین در قصایدی بمطالع زیرین ناصرالدینشاه را ستوده است :

سختی ^۳ روزه، ای بدو رخ غیرت بهار	آمد بسر چو عمر بداندیش شهریار
قامت و رخسار تست ای صنم دلپذیر	سروی و سرو سہی، بدری و بدر منیر
ای غنچه ز شرم رخ گلگون تو دل تنگ	ماه رمضان رفت بیار آن می گل رنگ
نگار ماه رخ من بروز عید خلیل	زدر در آمد چون بخت شهریار جلیل
ساقیا می ده بغیروزی که آمد جشن جم	تو امان باعید ملك آرای دارای عجم

این رباعی نیز از اوست :

ای گشته چو می مایهٔ بیهوشی من با یاد تو خوش بود قدح نوشی من
جز یاد تو هر چه در جهانست نشاط ایسکاش از ان بود فراموشی من
رک: گنج شایگان ص ۱۳۲-۱۱۸ - مجمع الفصحا جلد چهارم ص ۱۲۹ - ۱۲۴ العائر و
الانار ص ۱۹۱

حامد مرآه‌یی - میرزا احمد نام داشت در پانزده سالگی ترك مولد کرد مدتی
در تهران بسر برد و بخدمت میرزا محمد تقی خان سپهر مستوفی الممالک تشرّف حاصل
کرد، سپس سفری بهرات و بخارا نمود سال ۱۸۵۳ میلادی بدهلی رسید و پیش حکیم
احسن الله خان طب نظری و عملی آموخت و از آنجا بکانبور رفت و مدتی در ملازمت نواب
علی حسین خان جد عارف دهلوی بسر برد و با صبیّه آقادریش اصفهانی ازدواج کرد
دو فرزند بنامهای آقامحمد تقی و آقامحمد داشت. بحضرت عارف علیشاه از ادت میورزید.
عارف دهلوی که از شاگردان اوست گوید: «من از پانزده سالگی کتب درسیه فارسی را
بخدمتش میخواندم در نثر جهانگشای نادری و دره نادری و منشآت قائم مقام را درس
گرفتم و در نظم مدتی کلیات اساتید ایران را میخواندم...»

«فقیرانه میزیست بازها خواستم که عکس او بگیرم تن نداد - سبیش پرسیدم
گفت بابا فقیرم در عالم فنا ذریعهٔ بقا نخواهم، عمر شریفش نود و یکسال بود، بغایت
نحیف و ناتوان شده بود، دوسه روز تب کرد و در حدود سنهٔ ۱۳۱۸ و در ماه شعبان المعظم
در کانبور وفات یافت.»

از غزلیات اوست :

در دلم تا کرد منزل سطوت سلطان عشق عقل را نگذاشت دیگر در درون دربان عشق
عمر جاویدان بیابد نیست مر او را فنا هر که نوشد جرعهٔ از چشمهٔ حیوان عشق
شرط اول عشق را ترك سر و سامان بود هیچ نبود جز پریشانی دگر سامان عشق
عشق آمد کرد آزادم ز قید این و آن تا دم مردن بود دست من و دامان عشق
هر چه جز معشوق نگذارد دگر از وی اثر جمله را فانی نماید آتش سوزان عشق

سینه سوزان، دل بریان و چشم اشگبار زردی رخسار باشد شاهد و برهان عشق
 نیست غیر از مرگ دیگر عشق را حامد علاج
 کس نمیداند دوی درد بی درمان عشق

تا زنده ام ای دوست طلبکار تو باشم
 خوش آنکه طبیعانه ببالین من آئی
 آزرده مشو زینکه طلبکار تو باشم
 از رفتن تو سایه شود سرو خرامان
 وز کون و مکان طالب دیدار تو باشم
 من خسته و افتاده و بیمار تو باشم
 خواهم سبب گرمی بازار تو باشم
 قربان قد و قامت و رفتار تو باشم
 در حسرت گفتار شکر بار تو باشم
 حرفی نشنیدم ز لب لعل تو، تا کی

با طنز بمن گفت که ای حامد شیدا

خواهم که انیس دل افکار تو باشم

رک: مجله ارمنان، سال دوازدهم ص ۱۷۶-۱۷۳ مقاله عارف دهلوی

امینی مراغه‌یی - میرزا محمد تقی از افاضل امامیه اوائل قرن حاضر (چهاردهم هجری) آذربایجان است؛ مولد و منشا ومدفن وی شهر مراغه و بسیار زاهد و متقی و نیکوسیرت و ستوده خصلت بوده و املاک و مزارع موروثی پدری خود را تدریجاً فروخته و در دستگیری فقرا صرف نموده تا آنکه در آخر عمر بی چیز و بادسترنج خود امرار معاش نموده و... نسبت با احکام دینیه سخت غیور و شدیداً مخالف تزویر و ریا بوده و بهر دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی اشعار نغز و طرفه می‌گفته و بجهت انتساب به ملا غفار نام امین الشرع مراغی و یا به شخصی طرماح نامی گاهی به امینی و برخی به طرماحی تخلّص مینموده و اغلب اشعارش که مشتمل بر طعن و توبیخ اهل ریا بوده از بین رفته است از اوست :

ژنده میپوشم و صد فخر بکیوان دارم
 افسر از فقر و زخاک سیه ایوان دارم
 من چه محتاج بتاج و کمر زرینم
 از قناعت کمر و تاج زایمان دارم

نکشم منت دیبا و حریر و اکسون
 رفتم بسراغ دل گم گشته بکوش
 گفتم که اسیر است دلم در خم زلفت
 در حیرتم آن توده مشک است و یاموی
 آن جبهه دلداد و یا خود فلق صبح
 محراب امینی است و یا بروی جانان
 و نیز از اشعار ترکی اوست :

نولدی میخانیه ساقی که داخی جام اولماز
 بدوده یاری و آخرده دوروپ جام گتور
 دور حریت و سردار شجاع الدوله
 قلم آزاد و دل آزاد و خالیق آزاد
 زاهدان چون عملون نیت قربتله دگول
 او زیارت که اولا قصدی ریا خرجی ربا
 بو زیارتلره نه حور ویروللر نه قصور
 سهدور قصر که بیر خشت لب بام اولماز
 تاریخ وفاتش بدست نیامده و لیکن در اوائل مشروطیت (سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری قمری) در قید حیات بوده است و بنا به مشهور نسبش به حاتم طائی
 موصول و پدر و اجدادش نیز از علمای مراغه بوده اند .

رک، ریحانة الادب جلد ۴ ص ۵-۴- الذریعه ص ۱۰۶

مجرم مراغه‌یی - حاجی میر سلام الله موسوی مشهور بحاجی کبیر آقا و ملقب
 به مجذوبعلی شاه و متخلص به مجرم از معارف شهر مراغه و از احفاد میر عبدالفتاح موسوی
 متخلص به اشراق است .

دیوانش مشتمل بر قصاید و غزلیات بعنوان بحر الاسرار بسال ۱۳۲۴ هجری

قمری در تبریز چاپ شده، در این قطعه به قحطی سال ۱۳۱۶ اشارتی کرده است :

سال ایت ئیل آمد و بدیدید
مردمانرا چو سگ بروز سفید
گندم و گوشت و استخوان همرا
خورد و بر هیچکس جوی نرسید
قحطی نان چندان فراهم شد
پشت مردم ز جوع جمله خمید
مهر را از میان چنان برداشت
همه یاران ز همدیگر ترسید
شانزده سال و یک هزار و سه صد
هست تاریخ سال، سال شدید
سال آینه ده را خدا داند
کار مجرم به آه و ناله کشید .

رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷

مجنون، مراغه‌یی - رضاقلی میرزا از شعرای قرن چهاردهم هجری است و بنوشته
مرحوم تربیت قسمتی از اشعار وی در تبریز چاپ شده است .
رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷

و از شعرای معاصر مراغه میرزا آقا جان نعمت‌اللهی متخلص به فائض و اسماعیل آقا
حمیدیه و کریمی را میتوان نام برد. شرح حال آنان بعد مو کول میشود .

منابعیکه در تنظیم این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

آقا بزگ الطهرانی، «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، القسم الاول من الجزء التاسع، تهران
الطبعة الاولى .
ابن عبدالرسول الحسینی الزوزی التبریزی محمد المدعو بالحسن، «ریاض الجنه» نسخه
خطی کتابخانه خصوصی شادروان حاج محمد نخجوانی (تاریخ اتمام در حدود ۱۲۱۶ قمری) .
ادوارد برون، «از سعیدی تاجامی» چاپ تهران ۱۳۲۷ .
اشراق مراغه، «ساقی نامه و ریاض الفتوح» چاپ تبریز ۱۳۳۸ باهتمام میروود سیدیونسی .
امیرالملك سید محمد صدیق حسن خان بهادر، «شمع انجمن»، چاپ هندوستان، ۱۲۹۳
قمری (تألیف در ۱۲۹۲ قمری) .

- امین احمد رازی، «هفت اقلیم» چاپ تهران با تصحیح و تعلیق جوادفاضل (!) (تألیف ۱۰۰۲ یا ۱۰۲۸ قمری) .
- حاج حسین نخجوانی «چهل مقاله نخجوانی» چاپ تبریز ۱۳۴۳ با اهتمام یوسف خادم هاشمی نسب درویش حسین حافظ، «روضات الجنان» چاپ تهران ۱۳۴۴ شمسی (تألیف در ۹۷۵ قمری) .
دکتر ع. خیامپور «فرهنگ سخنوران» چاپ تبریز (تألیف ۱۳۳۸-۱۳۳۴)
دهخدا، لغتنامه چاپ تهران.
- رضاقلی خان هدایت، «ریاض المارقیین» چاپ تهران، ۱۳۰۵ قمری (تألیف در عهد محمد شاه قاجار).
- رضاقلی خان هدایت، «مجمع الفصحاء» چاپ تهران ۱۳۴۰-۱۳۳۶ بکوشش مظاهر مصفا در ۶ مجلد.
- سرتیپ علی رزم آرا، «فرهنگ جغرافیائی ایران»، جلد چهارم، (از انتشارات دایرة جغرافیائی ستاد ارتش مهرماه ۱۳۳۰) .
- سیدعلی حسن خان بهادر حسینی قنوجی بخاری، «صبح گلشن»، چاپ هندوستان، ۱۲۹۵ هجری قمری (تألیف در ۱۲۹۳ قمری) .
- سید نورالحسن بن سید محمد صدیق حسن خان بهادر، «نگارستان سخن» چاپ هندوستان ۱۲۹۳ قمری (تألیف در ۱۲۹۲ قمری) .
- شمس الدین سامی، «قاموس الاعلام» چاپ اسلامبول، ۱۳۱۶-۱۳۰۶ قمری.
صادقی کتابدار، «مجمع الخواص» با ترجمه فارسی آن بوسیله آقای دکتر خیامپور، چاپ تبریز ۱۳۲۷ شمسی (تألیف در اواخر قرن یازدهم).
- عبدالرزاق دنبلی، «نگارستان دارا» چاپ تبریز ۱۳۴۲ شمسی (تألیف در حدود ۱۲۴۱ قمری)
عبدالقادر مراغی، «مقاصد الالحان» چاپ تهران ۱۳۴۴ شمسی با اهتمام تقی بینش .
کمال خجندی، «دیوان» با اهتمام عزیز دولت آبادی چاپ تبریز ۱۳۳۷ شمسی.
لطفعلی بیگ آذر، «آتشکده» چاپ تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۶ بکوشش حسن سادات ناصری
محمد حسن خان اعتماد السلطنه، «المائر والاثار» چاپ تهران ۱۳۰۶ .
محمدعلی تربیت، «دانشمندان آذربایجان» چاپ تهران ۱۳۱۴ شمسی.
محمدعلی مدرس تبریزی خیابانی، «دریچانه الادب» چاپ اول ۱۳۳۶-۱۳۳۳ شمسی .
محمد عوفی، «لباب الالباب» چاپ تهران ۱۳۳۵ شمسی بتصحیح شادروان سعید نقیسی .
محمد مظفر حسین متخلص به صبا فرزند مولوی محمد یوسف علی، «روز روشن» چاپ هوپال ۱۲۹۷ قمری (تألیف در ۱۲۹۶-۱۲۹۵ قمری) .
محمود فرخ «خلاصه احوال و منتخب آثار اوحدی» چاپ آزادی مشهد .
میرزا طاهر اصفهانی متخلص به «شعری»، «گنج شایگان» چاپ تهران.
وحید دستگردی، «مجله ارمغان» سال نهم، سال یازدهم، سال دوازدهم، سال بیست و سوم.